

(محل اداره خیابان لاله زار بدر)
تلفن ۶۱۶۲

اداره در طبع و نشر وحت
و اصلاح کلیه مقالات و
نویح وارده مختار است
شنبه ها منتشر میشود
آبونمان سالیانه ۶۰ ریال
> قیمت اعلانات <
بادفتر اداره است
(قیمت ۱ ریال)
پس از یک هفته ۲ ریال

شمال شیم

صاحب امتیاز و مسئول
> حریر چیان <

* مدیر و سردبیر *
حریر چیان «ساعی»

نامه های وارده
باید بعنوان مدیر باشد

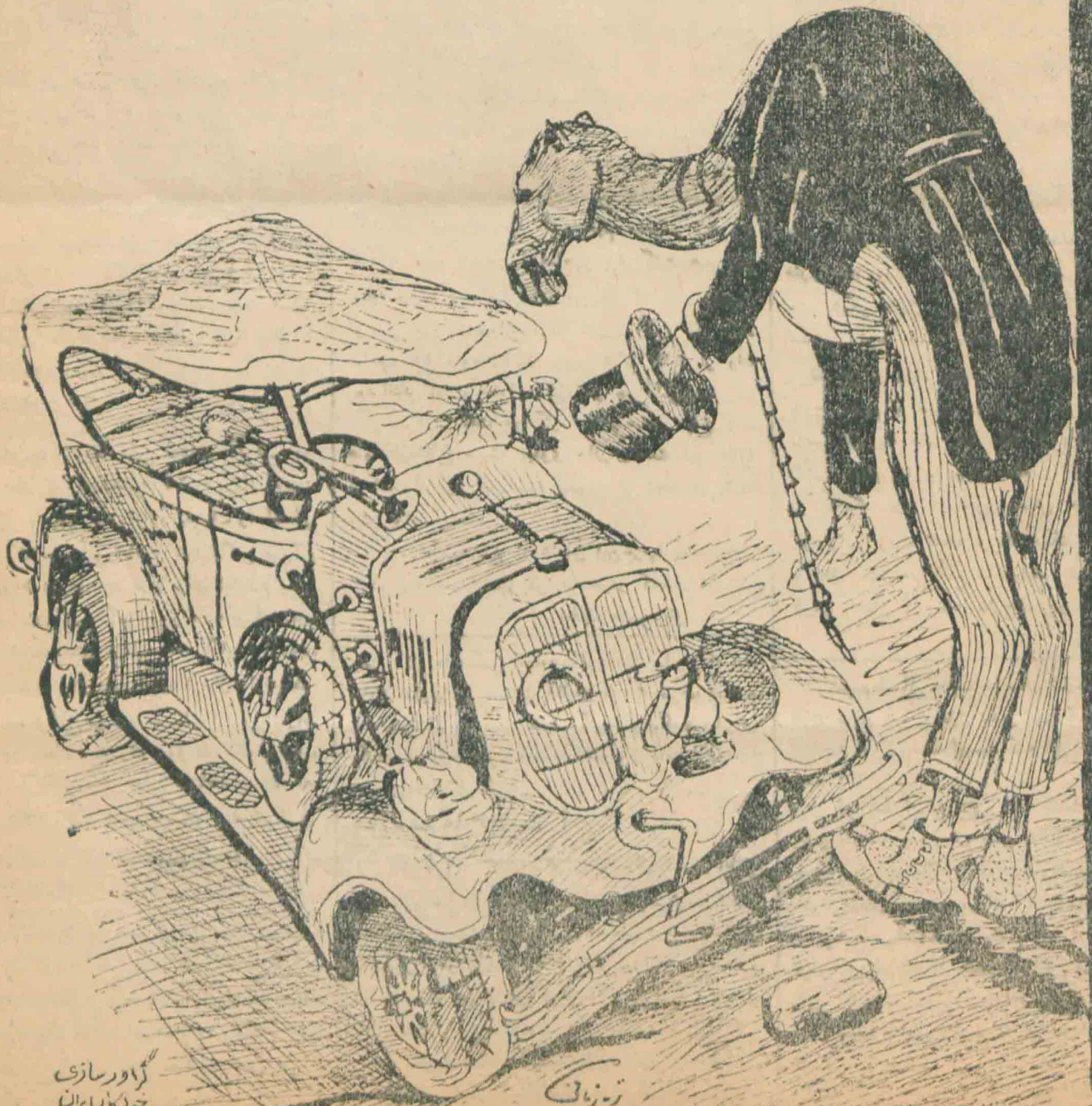
عنوان تلگرافی

* « نسیم شمال » *

سال بیست و هفتم
شماره (۱۸)

خوش خیر باش ای نسیم شمال که بمامیرسد زمان وصال

ملاقات نماینده ۱۵۰۰ نفر شتر خریداری شده از هندوستان بانماینده موتور هادر تهران



گزارشگری
خودکار ایران

زینب

وقایع روز:

معامله آقای وزیر:

دارائی - (مخبر غیبگوی ما خبر میدهد) بطوریکه بین عده از دعا گویان (۱) شایع است وزیر دارائی سابق در یکی از مزایده های بنگاه کل بهره برداری که اخیراً بعمل آمده يك ده شش دانگی مرغوب را باقل قیمت در مزایده برده اند.

نسیم شمال: بفرش اینکه این خیر صحت داشته باشد چیز شکفت آوری نیست زیرا همانطوریکه آقای سپیلی صاحب ساختمان شدند ایشان هم مالک يك ده شوند منتها با قیمت ارزان (ولی بطوریکه ما اطلاع داشتیم تصمیم ایشان این بود که بخدمت بانوان در وزارت دارائی خانه دهند نمیدانیم چه شد که عملی نگردند)

اگر تمديد نگرش:

تهران - در اثر اطلاع بر مواد (۱۹ و ۲۱) آگهی نامه جلوگیری از احتکار مبنی بر اینکه بازرگانان و صاحبان کالا موظفند اوراق اظهار نامه را از کالانتری گرفته و در مدت ۱۵ روز آنها را با پادداشت موجودی کالاهای خود برآکر متدرجاً در آگهی مسترد دارند بین محتکرین خوش انصاف (۱) و دلالان لا انصاف هیاهوی غریبی در گرفته بطوریکه مجبور شده اند جلسات خصوصی خود را چند مرتبه تجدید نمایند و همه مثل خریکه در گل خزیده شده باشند در کار خود وامانده اند شور میکنند: تصمیم میگیرند: چه کنیم؟ بنویسیم - ننویسیم - صرف دارد؟ ندارد؟ ۰۰ و ۰۰

نسیم شمال: مدت آگهی مزبور یعنی (۱۵ روز) خیلی بجا و مناسب است ولی اگر مثل مدت مسابقه **جائزه گلدان نقره ستاره هفتگی** که تا بحال ۴ مرتبه تمدید گردیده نشود **دومین شاهکار:**

تبلیغات: روزنامه ملی نجات ایران در شماره « ۹۰ » یکشنبه ۲۵ مرداد خود یکی دیگر از شاهکار های اداره تبلیغات را آفتابی کرده است که ما برای اطلاع خوانندگان عین آن را نقل میکنیم « فوری - چون برای اطلاع بعضی مقامات بجه مشترکین آن روز نامه نیاز مندیم خواهش مند است دستور فرمایند عده آنان را از روی دفتر استنساخ نموده برای این اداره ارسال دارند امضاء **ابوظالی شیروانی** ما نمیدانیم منظور اداره انتشارات از این نامه چه بوده ۱۰ مشترک روز نامه کجا؟ اداره تبلیغات کجا ۲۰ **دفتر آبونمان کجا** مقامات بالا کجا این موضوع فعلاً در کما جدان عقل کار شناس غیبگوی نسیم شمال در گردش است تا ببینیم از آب چه بیرون آید **استخدام جدید**

پرورشگاه یتیمان شهر داری بطوریکه اطلاع حاصل شده چند نفر از بانوان « دیر » مدت چهارده ماه مشغول تدریس جهت خرد سالان پرورشگاه یتیمان میباشند لیکن هنوز تکالیف استخدام آنان معلوم نیست و حال اینکه در این مدت پنج حکم رسمی بروبت آنها رسیده ولی پول هیچ - نسیم شمال مانده ایم چرا

سه نفر دزد

سه نفر دزد وارد باغی شدند که بیشتر کشت آن هویج بود یکی از آنها مقدار زیادی هویج پیچیده و در جوالی که در آن تردیکی پیدا کرده بود ریخت در این موقع صاحب باغ وارد شد یکی از آنها با کمال عجله بالای درخت زرد آلومی رفت یکی دیگر از آنها زیر شکم الاغ نری که در آن جوالی بسته شده بود خود را مخفی کرد

آنکه جوالی در دست داشت بیچاره نتوانست از جای خود حرکت کند ناچار همانجا ایستاد صاحب باغ نزدیک وی آمده باو گفت

عمو اینجا چکار میکنی با اجازه کی داخل باغ شدی؟!

بیچاره زده گفت ای آقا گمان میکنی که من از آن آدم ها هستم من داشتم از این طرف میرفتم اتفاقاً قضای حاجت گریبان مرا گرفته مجبوراً داخل این باغ شدم

گفت خوب این هویج هارا پس که کنده گفت باد تندی میوزید و این هویجها را کنده صاحب باغ گفت این را هم قبول کردم ولی هویج هارا کی توی جوال ریخت؟!

دزد بی جواب مانده گفت آقا بخدا خودم هم از این قضیه مانم!! در این اثنا چشم صاحب باغ به دزد که بالای درخت بوده افتاد از وی پرسید تو کی هستی؟! دزد گفت من بلبلم صاحب باغ گفت بلبل میتواند دزد گفت منم میخوانم و شروع کرد به نمره کشیدن! صاحب باغ گفت عمو بلبل چهچه میزند دزد گفت آقای من بلبل که زردالو بخورد از این بهتر نمیخواند! در این گیر و دار نگاه صاحب باغ متوجه آنکه زیر شکم الاغ نر رفته بود افتاد از او سؤال کرد تو چه کسی هستی؟! دزد گفت من کره الاغم صاحب باغ گفت عمو کره الاغ همیشه پهلوی مادرش است این الاغ نر است! دزد گفت توجه میدونی از نامه قهر کرده پیش بابام آمدهام

صاحب باغ از شنیدن این حرفها خنده زیادی کرده و از سر تقصیر هر سه نفر در گذشت **ملک خسروی**

بیشتر کارها با عکس انجام میگیرد مثلاً بانوانیکه تمام ساعت اداری را با صحبت آقایان « ۱ » صرف میکنند باید حقوقشان دو برابر شود لیکن بانوانیکه حقیقتاً برای یکمده دوشیزه یتیم زحمت میکشند ۱۴ ماه با این مخارج بدون مزد کار کنند.

پس سهم ما کجاست؟

قهرش - بطوریکه توسط تلگراف رمز اطلاع رسیده دو نفر از مامورین بخش کوپن تفرش حق البیخ هر کوپنی رادشاهی معلوم کرده اند یعنی در موقعیکه شناس نامه مهر میشود باید (۵۰) دینار فوراً تقدیم گردد و نیز انبار دار هم از هر کوپنی (۱۰۰) گرم برای آقای بخشدار کم میکند و مومن دیگری هم از هر کوپن بکریال مطالبه مینماید خلاصه قانون سلسله مطالب (حق السهم) در آنجا کاملاً اجرا میگردد

بیچاره جن گیر

تجداتم این خرافات و موهومات تاکی در منز ما مردم رسوخ داشته و کی دست از این عقاید بر و پوسیده بر خواهیم داشت: چرا باید تا طفلی از ما مریض شد فوراً نزد دعا نویس و غیره رفته و صدها کاغذ کتیف و پر از میکرب را در آب شسته و بطقل بیچاره بخورانیم مگر فرق ما با اشخاصیکه باین عقاید و خرافات پورخند زده و بوسائل مختلف از قبیل هزاران دواهای جورا جور و بوسیله برق و غیره در رفع امراض میکوشند چیست « البته روی سختم با پاره از مردمست » این موضوعرا نه تنها در پاره اطفال میتوان مثل زد بلکه اشخاص مسن هم یافت میشوند که به همین وسائل از قبیل دعا و جن سرتاس نشستن و تخم شکستن و ... و میخواهند خود را سالم نموده و مزاج خود را صحت بخشند کار بانکارها نداریم باصل موضوع بپردازیم: پربروز طرف عصر در خیابان بوذرجمهری یکی از رفقایم که مدت مدیدی بود را ندیده بودم بر خورد کرده و پس از احوال پرسی معلوم شد که يك سالت متاهل شده و دارای طفلی هم گردیده است خلاصه گفت که امشب خیال داشتم بمنزل یکی از رفقایم بروم و بخانه هم گفتم که امشب دو سه ساعت از وقت معمولی دیر تر بخانه خواهم آمد متاسفانه او را نیافته و الان خیال منزل رفتن دارم تو هم باید بیای یکی دو ساعتی بهم باشم ناچار دعوت او را قبول نموده بطرف منزل وی روان شدیم پس از صرف چای و چیز های دیگر هنوز ربع ساعتی نگذشته بود که يك دهنه صدای سقوط جسم سنگینی در بیرون اطاق بگوش رسید من و رفیقم بعجله برای فهمیدن قضیه از اطاق خارج شدیم و هنوز دوسه قدم از در اطاق دور شده پای بله های بالا خانه که باطاق کمی فاصله داشت شخص تقریباً چهل ساله را با لباس مدرس در حالیکه خون از سرو دستش جاری بود مشاهده کردیم بر زمین افتاده و ناله میکند بر اثر صدای ما اهل خانه هم جمع شدند رفیقم خواست برای صد کردن باسیان از خانه خارج شود چونکه خیال میکردیم بقیه در صفحه ۳

نسیم شمال حقیقتاً خدمات شایسته ۲۰ این قبیل افراد صالح « ۲ » قابل تقدیر است آخر آقایان اصل (۵۰۰) گرم قند چیست که این مقدمات نرفش باشد.

شرایط ازدواج: نامه بانضای آقای (ا.ب.ه) بدفتر اداره رسیده و در ضمن مقاله مسبوطی مینویسد چون برای خواستگاری دوشیزه رجوع کردم نخستین سترالی اولیای دختر این بود که آیا داماد میتواند نان بگیرد؟ و آقا هم در پاسخ گفته اند آیا عروس میتواند پارچه از شعبه قماش بگیرد؟ خلاصه با دو کلمه خیر معامله ازدواج صورت نگرفته است

نسیم شمال: توجه اداره شهرداری را باین دو قسمت جلب میتائیم

(۱. ذوالفقاریان)

سیاسگزاری

از دوستان گرامی و هم میهنان محترمی که در این ده روز اخیر حضورا یا کتبا یا بوسیله تلگراف نسبت باین جانب اظهار لطف و حسن ظن فرموده اند صمیمانه سپاسگزارم و چنانچه در عرض تشکر جدا گانه تأخیر یا غفلت شود معذرت میگویم و ضمناً از خداوند مسئلت میکنم که در این موقع مشکل همه ما را در خدمت بجمعه و کشور موفق بدارد .

ش ۵۶

دکتر علی اکبر سیاسی

تذکر مهم

- ۱ - مدت تنظیم و تسلیم اظهار نامه طبق آگهی شماره ۱۲۲۵ - ۱۵۲۱۵-۲۱ سوم شهریور منقضی خواهد شد و پس از مدت مزبور بهیچوجه اظهار نامه پذیرفته نمیشود .
 - ۲ - اگر برای کالاهای مورد آگهی ۱۳۳۱ و آگهی ۱۷۰۷ اظهار نامه تا این مدت داده نشود مطابق قانون اجناس نام برده احتکار شده محسوب میگردد .
 - ۳ - کلیه مواد اولیه مورد احتیاج صنایع و کلیه مواد شیمیایی و ترکیبات آن از دارویی و صنعتی و غیره باید در ظرف همین مدت ضمن اظهار نامه صورت داده شود .
 - ۴ - پس از اقباض مدت اظهار نامه هم کارخانه ها و بازرگانان وارد کننده و عمده فروشی ها مکلفند معاملاتی که نسبت به کالاهای مندرجه در اظهار نامه تسلیم مینمایند و همچنین صورت کالا ها را که بعداً خریداری نموده و خواهند داشت در ظرف یک هفته پس از هر ماه مستقیماً باین اداره اطلاع دهند و الا مشمول کفایت های معینه در قانون خواهند شد .
- برای توجه بامهیت موضوع این بار هم نکات قانونی بالا را بداندگان کالا یاد آور شده و تقاضا مینماید تا موعد منقضی نگردیده در دادن اظهار نامه غفلت نکرده و خود را دچار زحمت و خسارت سازند .
- رئیس اداره نظارت اجرای قانون منع احتکار - صفاری
- ش ۵۵ شماره ۲۴۹۷

موزا - شفای نیک - جلای مو - ت - ب

موزا - ریزش موها و مو خوره سر را در مدت کمی رفع میکند امتحان شده و تصدیق شده می باشد

شفای نیک - علاج سوزاک تازه کهنه تصدیق شده بیمارستانها و بهداربهای کشور میباشد

جلای مو - عالی ترین بریانتین ها و جلاء موست

ت - ب خوراک و قناتوطی است مقوی برای مرد - زن - بچه - بزرگ

از استعمال شیشه های باز و بسته های قلبی خود داری فرمائید که شما را بزرگتر خواهد انداخت

محل فروش بسته های اصلی بطور کلی و جزئی اواخر خیابان ناصر خسرو جنب بانک عثمانی بنگاه ت - ب

ش - ۲۲

آگهی

انجمن تامین خوار بار بموجب ماده ۲۸ و ۲۹ آیین نامه اجرای قانونت جلو گیری از احتکار رجوع رسیدگی بشکایات مالکین از بازرسان و حل اختلاف حاصله بین مامورین دولت و مردم و تهیه و تصویب نرخ خوار بار روزهای شنبه و چهارشنبه از ساعت ۹ صبح در فرمانداری نظامی تشکیل کسانیکه شکایاتی داشته باشند میتوانند بدقت فرمانداری نظامی اعتراضات کتبی خود را بفرستند . شماره - ۲۱۹۲ ش - ۵۲ - ۲ - ۲ فرماندار نظامی تهران - سرلشکر مقدم

ساعت کار اداری

دفتر اداره نسیم شمال همه روزها غیر از روزهای تعطیل از ساعت ۵ بعد از ظهر الی ساعت ۹ برای کارهای اداری باز است

بیچاره جن گیر

دزد است ولی من جلو گیری نموده گفتم مگر نه اینکه تو خیال میکنی این شخص بیخیال دزدی وارد خانه شد گفت چرا گفتم اگر پاسبان صدا کنی لابد او را بکلانتری برده بزدانش میفرستند اینطور نیست گفت چرا گفتم این بیچاره بر اثر شکستن دست و پایش تا شش ماه دیگر نمیتواند از جایش تکان بخورد پاسبان صدا کردن لازم نیست فعلاً باید او را از خانه خارج کرده بیک وسیله بمنزلش رسانید صواب دارد چونکه فعلاً دستش از همه جا کوتاهست ناگهان یارو که تا به حال مشغول ناله بوده و ایداً حرفی نزد بود بسخن در آمد با با بحضرت عباس : من دزد نیستم من جلو رفته گفتم پس چکاره هستی - لابد برای اندازه گرفتن بالا خانه وارد خانه شده ای گفت نه والله من جن گیرم .

مرا آوردند توی . . . خانه . . . برای اینکه

دیگر نتوانست حرف بزند همانطور بیپوشی بر زمین در غلطید بیکدفعه من متوجه اطرافم شده دیدم رنگ از روی صاحب خانه پریده پیش خود گفتم شاید بر اثر دیدن دزد این حالت بوی دست داده خلاصه چه درد سر بدهم بعد از اینکه یارو جنگیره راندر درشکه گذاشته بخانه اش فرستادم قضایا بدین طریق کشف شد که رفیق ما برای اینکه خانش بدعا نوبس و فالگیر و رمال و غیره عقیده سخنی داشته و هر روز برای سلامتی خود و طفل نوزادش پیش این دعا نویس آن فالگیر و فلان رمال میرفته مدتی مرافعه داشته و درخواست است او را از این عقیده و خرافات پرستی باز دارد ولی موفق نمیشده تا اینکه بالاخره او را تهدید نموده که اگر برقرار خود ادامه داده و دست نکشد مبادرت با اقدامات دیگری خواهد نمود شبانم نیز از ترس شوهرش ظاهراً خود را مطیع نشان میداده تا اینکه امشب که خاطر جمع بوده کلاً شوهرش دو سه ساعت دیر تر بخانه خواهد آمد تقریباً نزدیک غروب شخصی را که در کوچه داد میزده (رمالم . فالگیرم طالع می بینم و غیره) بخانه آورده و گفته است که برایش جن سرطاس بگیرد در اینوقع ما وارد خانه شده و خانم از ترس شوهرش جن گیر بیچاره را در بالا خانه پنهان میکند موقعیکه ما در اطاق نشسته بودیم یارو حوصله اش سر رفته میخواهد زود تر بزند بیجاک آمده و باور چین در تاریکی بطرف پله آمده می خواهد پایین بیاید ولی اشتهاها یارو در فضای خالی پهل پله ها گذاشته سقوط میکند

سپس رفیقم سر درد دل را باز کرده و یک فصل تمام شکایت و ناراضی بودن خود را از دست خانش شرح داده دیدم راستی اشک در چشمش حلقه زده پیش خود گفتم راستی زن خوب و تحصیل کرده با اینطور زن ها چه اندازه فرق دارد بیچاره دلش از دست زنش خونت گفتم رفیق حالا که اینطور زن نصیبت شده باید با او ساخته و حتی الامکان بکوشی تا این خرافات و موهومات را از سرش بیرون کنی سپس پس از خدا حافظی خارج

کنگرهٔ رفون

چند شب قبل کمیونی از آقایان استفاده‌چی‌ها تشکیل و چون عده آقایان بیش از بیست نفر بود و اطاق گنجایش نداشت لهذا نیم ساعتی طول کشید تا آنکه در طبقه زیر زمینی عمارت کلبانی اطاعتی برای جلسه حاضر و بالاخره جلسه رسمی گردید کلبانیان از جای خود بر خواسته و با نطق خود مجلس را افتتاح و حضار را تذکر داد که اخیراً باز در روز نامه‌ها جار و جنجالی براه افتاده و تعقیب خائنین و رسیدگی بمحاسبه گذشته - بازرسی پرونده‌ها رفته رفته اهمیت پیدا کرده (پهنیا) کلمات آقا را قطع نموده و گفت بالاخره کیکی در تلبان جنابعالی افتاده است!

کلبانیان - البته زیرا هر چیز بزرگی اولش کوچک بوده و رفته رفته بزرگ شده و خواهید دید که این گفتگوها و مذاکرات طولی نمی کشد که صورت جدی بخودش گرفته و خواهی نخواهی روزی مارا بیای میز عدالت خواهد کشاند - (فروغی زاده) در اینموقع اجازه خواسته بلند شده چنین گفت:

جنابان - آقایان - حضار محترم اگر چه بنده مقام اجازه نمی دهد در حضور شما اظهاری کنم ولی قربانتان کردم چرا بیهوده بخود تشویب و اضطراب راه می دهید مگر نمی دانید اینجا ایران است و بنا بمثل معروف وای از خوبی که یکشب بگذرد اساساً اعتنائی فرمائید سک کیستند که بتوانند کوچکترین اقدامی نمایند اینها تماشا هو است خدا شاهد است من بهتر اینها را می شناسم و برای اینکه بشما ثابت کنم این موضوع را که در بخش کالا برای خود من اتفاق افتاده بعرض میرسانم: یکروز که آهن نبشی خیلی بازاریش رواج بود و میخواستم به یکی از رفقا بدهم صورت را خواستم دیدم چند تن بیشتر نیست وید بختانه برای ساختمان های اختصاصی و ارتش و سایر دوائر دولتی هم مورد احتیاج بود نمیدانید چه حقه ای زدم فوراً دستور دادم موجودی را بنام یکی از نسیازمندان حواله صادر کردند و طرف هم بحسابداری رفته و قیمتش را پرداخت سپس به انبار دار تلقین کردم چند روزی سر گرداند و بالاخره چه درد سر بدهم از دربار و وزارتخانه ها که مراجعه نموده دفتر موجودی را نشان دادم و همه ملاحظه کردند هیچ آهن نبشی وجود خارجی ندارد پس از آنکه آب از آسیاب افتاد به معامله کننده هم ندادم و رسماً دستور دادم باو نوشته که پولش را پس بگیرد و به لطف شما آنطور کارها کردم پس مبارک خودتان ببینوچه از دیوان کثیر هم میترسم چون می دانم آنها از من بد ترند! در اینموقع آقای دکتر طاهری «بانده محترم مجلس از جای بر خواسته و با لجه بزدی گفت آقایان حضار خواهشمندم خادری «قدری» به عرایش بنده گوش بدهید مجلس کمترین بیشتر از همه شماها سوء استفاده از شرکت سهامی مرکزی بدست اشخاص نموده ام بطوریکه «البته مجرمانه خدمتتان میانم» اگر بکنفر بازارس با شرف به بزد برود مشاهده خواهد کرد با دسته بندیها اولاً چه استفاده های قلبه ای از شرکتها بردام و همچنین در ثبت املاک وموقوفات بزد و امور بزدبها چه سوء استفاده های کردم باور فرمائید که اگر بخوانند خائنین در این کشور بگیرند پهلوان بزرگش منم ولی بروید آقا اینها مزخرفات است کی اعتنای کند آخر دوستان آقایان همانهایی که میخواهند ما را تعقیب کنند آستان ما هستند فرمائید همین خود بنده چقدر خوبست به وزراء - وکلاء - امراء - مدیرکل ها و و بالاخره بروید به ببینید کسی هست که از شرکت مرکزی استفاده نا

مشروع نکرده باشد آقایان عزیز اینها نمی توانند به بینند ما سرمایه داریم خوب چهتم کور شوند!! خوب همان آقای مدیر روز نامه که حالا دیگر این آخربها غوغوار ملت شده و سنک اقتصاد را بسینه اش میزند شما که خودتان می شناسید چه استفاده های خودش کرده آخر قربانتان بروم اینها خودشان شریک دزد بودند و لشان کنیده هر غلطی میخواهند بکنند!! هیچ فراموش نمیکنم یکروزی امیر شرفی (بدر) در روز نامه ستاره رسماً نوشت آقایان دزد بگیر و دکتر طاهری هر دو میدوند (دکتر طاهری جلو) و فریاد میزنند دزد را بگیر پاسبان بیچاره هم معطل مانده کدامیک را دستگیر کند همین ملت خوانند و باو تلفنهای شده بود ماشاءالله خوب نوشتی همان اشخاصی هم منزل من آمدند و پشتک و با قلوای بزد را خوردند و به جان عزیز تان گفتند این امیر شرفی عجب مرد وقیحی است!! تعجب اینجا است که چون میترسیدم بگوش امیر شرفی برسد من شخصاً دفاع میکردم که خیر آقای بدر آدم خوبیست فقط اینجا قدری به بنده بی لطفی کرده باز آنها زیر بار نمی رفتند و می گفتند خیر خیر آدم خوبی نیست!! ابولفاسم امینی از جای بر خواسته و گفت آقایان بنده اقتضار دارم که بعرض برسانم تمام سنگر های لازمه را داریم و باندازه کافی ارگان و مستخدم و روزی نامه نویس داریم که بنده خوب هم آنها را شناخته ام بجان عزیز تان قسم صد رحمت بآن امینه های سرگردنه چون اغلب این مدیران روز نامه باندازه ای مطیع من شدند که خودم هم باور نمیکنم آقای کلبانیان بجان عزیز خودت اولاً در بخش کالا باندازه کافی کسکهای لازمه بانها کردم و تمامشان غلام و حتی کتیز بنده و شما هستند قبول ندارید!! فرمائید هر کس را میل دارید فردا دستور میدهم کاریکاتورش را نوی روزی نامه بکشند و توی روزی نامه های دیگر هزار نسبت بانها بدهند برادر ما که بجمعه اسب خودمانرا سواریم خوب چهتم فدای سرمان هفته ای چند بند کاغذ و چند صد ریال هم سک خور بجان عزیزتان قسم اگر بدانید که بعضی این مدیران روز نامه چقدر پشت آه آمان از اعلان چنان نانی از کیسه دولت پایتبارساندم که س سال دیگر مدیون من هستند دکتر طاهری آقای امینی بخش کالا که دیگر اعلان لازم نداشت به برادر خرج که از کیسه مهبان بود حاتم طائی شدن آسان بود و لکن این حرفها را کدام پیوزیه که سؤال کند بخش کالا اعلان لازم نداشت و یا بازخواست کند هزار هاتومان برای چه خرج اعلان شده است برو بابا عجب حقیقتاً بی کاربرد کلبانیان آقایان من در این قبیل موارد علاقتهم چون بیشتر از شما با پیراهن در کار های اقتصادی پاره کردم من میترسم یکروزی امیر شرفی قلم را دست بگیرد و تمام بته اقتصاد را روی دایره بریزد و از طرفی چهار نفر امثال علی وکیلی ها (اگر چه آقای وکیلی با من دوست است) بخوانند وطن پرستی نموده و حقایق را آشکار سازند دکتر مشرف نفی آقایان بروید بی کارتان اساس هو و جنجال بلورز نامه ها است که چندتای آنها توکر شخصی هستند می گوئیم کاریکاتور امیر شرفی را بکشند دکتر طاهری آقایان این یکی را بد خواندید مگر نشنیدید که هفته گذشته چه شجاعتی بخروج داد علناً چه خدمت بزرگی نمود کمان نمی کنم کسی حرف او بشود بهتر اینست اجازه بدهید هفته دیگر این جلسه تجدید شود پاره ای مذاکرات دیگر در اطراف کاسه لیس روزی نامه نویسان مذاکره شده پس از شام و خنده حضار خدا حافظی نمودند و جلسه به شب جمعه آینه موكول شد

تشکر از شهر داری تهران

بطوریکه بیشتر اهالی تهران مسبقند چندی قبل آقای امیر شرفی (بدر) از مدیران محترم جراید دعوتی در نظام آباد نموده و برای بیست هزار نفر ساکنین آن ناحیه آب - برق - پست امدادی - نانوائی - دبستان و سایر مایحتاجشان را استدعا نمود بلافاصله از طرف شهرداری شروع برسیدگی وضعیت اهالی شده به نانوائی شاطر علیغنی روزانه يك کیسه آرد اضافه شد و اوضاع آبیاری را نیز اصلاح و از طرفی هفته گذشته پست امدادی و یکیب نانوائی نیز تصویب و دستور آن داده شده است روزنامه نسیم شمال که طرفدار عموم و خصوصاً آن ناحیه که مسکن مردمان کارگر و ضعیف است میباشد بدینوسیله از آقای دکتر سجادی و کارمندانی که در عمل خیر نامبرده شرکت نموده اند تشکر می نماید

اسرار کشور

اسرار کشور مقتصرین حقیقی کشور مرتباً در روز نامه نسیم شمال و نوروز بقلم آقای امیر شرفی (بدر) نوشته میشود خواندن آنرا به هم میهنان توصیه فرمائید
دفتر نسیم شمال

تولیع

چون ناگهانی برای مدت کمی بخارج از تهران عازم شده ام بعلم نداشتن وقت برای شرفیایی بدین وسیله از دوستان عزیز خود تولیع مینمایم
حاجری (کوروش)

اثر طبع آقای حسین بزمان

عروسک بازی

غسلت کفتم گرامی گوهری چند
 بروی سبزه چونت شبنم نشسته
 همه در خرد سالی گشته همنک
 غم افکن چون نوید بیگناهی
 بسزیبایی چو آسمال جوانی
 بقامت با کدل زنیق برابر
 بگلشن از سبکروحی بیرواز
 هم از پروانه زیبایر بیبازی
 نسیم افشاند از شاخی گلی چند
 کهتوان یافت قشقی پیش از آن خوب
 بزیر سایه اش چونگل نشسته
 عروسک بازی آغاز کردند
 عروسکرا عروسک باز دیدت
 بهالم لذتی گر هست آنست
 که این مرغ بهشتی گلشن آراست

بیانی دوش دیدم دختری چند
 چو گل بر طرف گلشن حلقه بسته
 همه در خوبروئی گشته همنک
 فرحزرا چون نسیم صبحگاهی
 بدلباکی چو اشک شادمانی
 بخردی گشته با پروانه همسر
 بگل همراز و با بلبل هم آواز
 هم از گل خوبتر در دلنوازی
 تو گفتی کار آن باغ فرحمند
 چنان زیباچنان دلکش چنان خوب
 بگلشن چادری گلدار بستند
 نوای شادمانی ساز کردند
 شوشست اینگونه بازی باز دیدن
 نوای عیش طفلان قوت جانت
 نشانی از بهشت ایدوست آنجاست

که چشم شور از آن شیرین زبان دور
 سخن گرو راست گویم مادری کرد
 ز همالان بنان غنچه و گل
 که دختر مادرست از اولیت روز
 یکی پروانه آمد دیگسری شمع
 بصد شوخی بصد شیرین زبانی
 عروسکهای گونا گون بر آورد
 نشسته بر فرازش نیک بختی
 نهاد آئین زیبا خیمگاهی
 عروسکرا درونت غیبه جا داده
 اساس عشق بازی شد فراهم
 عروسک های خود را تر جمانی
 همه خرم ، همه خندان ، همه شاد
 نمود این نازنین را خواستاری
 که شد گرم آفتاب سایه پرود
 عروسکی را مبارک کسباد گفتند
 فرودستان نوای عیش خواندند
 مه خورشید رو صاحب پسر شد
 در گهواره طفلی شیر خواره
 سخن را ساده گویم ساده او بود
 ولی زاسباب صورت مانده خالی
 بچو بسو یاره ملال کشیده
 قلم بگرفتو در صورتگری شد
 نکرد آنسانکه باید کرد ، بازی
 که چونان چشم ، چشم کس میناد
 لب و دندان خرابی در خرابی
 عروسکرا بتندی گوشت بر گل
 گره از خشم و خجلت بر جبین زد
 نشاط کودکی از دست نگذاشت
 عروسکرا سیاهی زشتر و کرد
 ندارد روی مولانی ، غلامت
 غلامت او که چشمش کور باشد
 گناه دست خود بر کردن او
 بصورت خواجه ، در معنی غلامیم
 که دود آن خطا در چشم ما رفت
 نمی گویم خطا اما قصورست
 نه خود سررشته را در دست ماداد
 زبان و دست و چشم و گوش بسته

دلارا دختری چون پاره نور
 بدان دوشیزه گلها سروری کرد
 که بود افزون بسال آن طرفه بلبل
 بیدبار است از غوی دل افزوز
 چو برک کل بیکجا کردشان جمع
 فراهم کرد بزمی آسمانی
 سبک از درجی آناه زمین گرد
 گشتار سر و بسن بنهاد تختی
 فراز آورد از هر سو گیاهی
 زگل آن سبز چادر راهقا داد
 چو آمد رشته این بزم باهم
 بنان کردند با شیرین زبانی
 شد این مام عروس ، آن مام داماد
 پس آن رعنا جوان با شرمساری
 بسازی سوز مهر خویش سر کرد
 همایون غنچه ها چو نکل شکفتند
 گسل آوردند و شربتی نشاندند
 بزودی شاخ الفت بسارور شد
 بشاشی گشت آوت گسارهواره
 ولی نوباره ما ساده رو بود
 رخش رخشند بود و کرد عالی
 که بود آنکسودک شیرین رسیده
 ذکر ره مساه مادر رهبری شد
 وایکن خامه در صورت نگاری
 چنانچشمی بسدان بی چشم ورو داد
 نهان کج گشت و بینی شد گلایی
 چو کودک یافت سعی خویش باطل
 غم بشکند و پائی بر زمین زد
 ولی ز آنجا که روحی شادمان داشت
 دیگر ره سبلیتی در کار او کرد
 بگفتا کاین سیه الیاس نامست
 چو رویش اینچنین بی نور باشد
 نهاد آخر بدین دست آن ر ورو
 پای ما نیز قشقی نا تما میم
 مگر بر گلك صورتگر خطا رفت
 غمض از خامه نقاش دورست
 نه خود این رشته رانایی بجا داد
 همه در بحر حیرت مانده خسته

از آثار شادروان اشرف الدین الحسینی مؤسس نسیم شمال خوندنمائی - طمع - شهوت

خروس و کلاغ

دیشب سحری میان باغی
 کمی زاغ سیاه رنگ تیره
 صد عیب ترا به بر نهفته
 من عیب تو رو بروت گویم
 میگفت خروس با کلاغی
 از رنگ تو چشم خلق خیره
 عیب تو بتو کسی نگفته
 در پیش پسر عموت گویم
**آواز تو روح شیخراشد
 منقار تو سنگ میتراسد**

از بهر شکم بقارقا ری
 هر جا خر مرده به بینی
 هر جا که فتاده نعش مرده
 با اینهمه دزدی و خیانت
 مردار خورو شکم تقاری
 فی الفور بچشم او نشینی
 گویند کلاغ رفته خورده
 کس از تو نمی کند شکایت

کس در هوس گرفت نیست یکن بخمال کشتت نیست

نه غصه رخت عید داری
 اما من بی نوای مضطر
 گویند که اینخروس لاریست
 اندر شب جشت میبرندم
 در شام و بهار نکته سنجان
 نه فکر زن جدید داری
 با این پروبال و حسن زیور
 شب تا سحر بآه و زاریست
 با چاقوی تیز می کشتم
 سازند ز سینه ام فسنجان

آزادی تو بخاطر کیست بر گو که دلیل قتل من چیست جواب کلاغ

چون این سخنان کلاغ بشنید
 پس گفت که ای خروس مسکین
 یازان عزیز میکشندت
 اول تو بخلاق خود نمائی
 بر جست و بقاه قاه خندید
 ای صاحب خطوخال رنگین
 از بهر سه چیز میکشندت
 از خویش توگو تیا رضائی

بابال قشنگ و تاج قرمز دست از تو نمیکشند هرگز

این عیب خروس کشتت دار
 من کبر و غرور سر ندارم
 دوم تو چو بی محل بخوانی
 گویند خروس بی محل خواند
 آن رنگ ملوس کشتت داد
 هر جا که روم خطر ندارم
 بهر مرغان غزل بخوانی
 در جای قضیده او غزل خواند

آنخواندن بی محل ترا کشت وان زرمزه غزل ترا کشت

دیگر چو ز اهل خلوتی تو
 با این همه خوبی و قشنگی
 روزی که طوبله را کشادند
 آن مرغک زرد پای کوتاه
 دایم بخمال شهوتی تو
 نام تو بود خروس جنگی
 سیرمغ بیک خروس دادند
 هر جا که روی تو راست همراه

آفریز که راهزن بیاید آن مرغک زرد را بیاید

پس باعث قتل و غارت تو
 این مخلص در بدر بیای
 یک زن دارم مثال کرکس
 یک زن دارم سیاه چون قیر
 حرص و طمع است و شهوت تو
 قانع شده ام بیک کلاغی
 در مدت عمر او مرا بس
 از دیدت او نمیشوم سیر

ای جوچه خروس پسته بشکن پا تاز عروس پسته بشکن

پایز شده است و شاد و خوشباش
 شوهره راه با دل و جان
 میباش چو من همیشه دلشاد
 هر جا که بلواست تو خوشباش
 بندها شنگ در فسنجان
 از شهوت و حرص خود مکن یاد

هرگز منماتو خود نمائی تا از تو اجل کند جدائی

نامه آزادگان

در این دوسه روز خورشید دیگری در آسمان مطبوعات تهران تابیده روزنامه
 یومیه آزادگان که از جراید بسا سابقه و سهصن سال کشور است با سبک عالی و
 زیبایی تام رونق بخش عالم مطبوعات شد امیدواریم کار کنان این روزنامه در ادامه
 این خدمت باستانی بر نغورده و روز بروز در کامیابی درجه بالا نری را اشغال نمایند
 توفیق همقطاران عزیز آقایان عرت بور و رامتن را از خداوند خواهیم .

بیک غوره سردی بیک مویز گرمی

شبی با یکی از دوستان مردم شناس نام به مجلس عروسی ساده بیرمانی میرفتیم در بین راه صحبت باینجا رسید که ایندوره دیگر حرف قیمتی ندارد و گوش مردم از تعریف و تکذیب پر شده و اهمیتی باینها نمیکذارند

مردم شناس گفت من بکلی مخالف این موضوع همیشه مردم بحرف اهیت میگذارند با تعریف ممکن است جمعی بلکه شهری با شخصی دوست و رایگان شوند و به تکذیب (ولاینکه مطابق واقع هم نباشد) محتمل است ملتی از هر طبقه با انسان مخالف شوند بلکه کمر خصومت هم به بندند گفتم تصور نمیکنم اینگونه باشد - گفت همین امشب بشما عملاً ثابت خواهم کرد و چون وارد آن مجلس شدیم - ابتدا مردم شناس بصاحبخانه که مرد عقیف فوق العاده محبوبی بود گفت آقا شما که مبلغی مخارج کرده آقایان را از هر طبقه دعوت نموده اید خوب است همه را معرفی نمایند بکدیگر را شناخته بشغل - حرفه - صنعت هم آگاه شده و در مواقع لازمه از هم استفاده کنند انعقاد و تشکیل این مجالس فقط برای نشستن و صرف شیرینی و غذا نیست بلکه مقصود اصلی اتحاد و اتفاق و ازدیاد مهر و محبت بین اشخاص است صاحب خانه - بیخشد این کار از من ساخته نیست زیرا اولاً نطق و بیان ندارم و پشت هم اندازی بلد نیستم ثانیاً من بیش از عده محدودی را دعوت نکرده و سایرین را نیشناسم مردم شناس - پس چگونه این عده حاضر شده اند و از کجا بیچنین مجلسی برده اند - صاحب خانه - این رویه نامطلوب در اغلب مجالس مخصوصاً اگر شام و ناهاری هم باشد متداول است عده گوش به صدا هستند که در کجا مجلس سوز یا عزائی هست و از روی کارتهای دعوت یا اعلانات یا اطلاعات خصوصی هم را خبر میکنند و بناوبین مختلف یکی یکی دو تا و دو تا وارد - بعضی از مدعوین هم یکی دو نفر از اقوام یا رفقای خود را همراه می آورند و خوش مزه تر اینجاست که نصف بیشتر مدعوین اصلی هم حاضر نمیشوند حالا از این صحبتها بگذریم با این جمعیت باید چه کرد - من تهیه سی نفر بیشتر ندیده ام اگر بولاش هم بود تهیه برنج - نان روغن گوشت قند و چائی و غیره در این موقع مشکل بود در صورتیکه نیست - مردم شناس - زود بفرست از قصاب نانوا بقال - عطار محل دعوت کن و بلا فاصله از آنها اجناس لازم را نسیه بگیر - صاحبخانه - بر فرض گرفتن هم برای امشب نمیرسد و سه چهار ساعت برای بختن آنها وقت لازم است مردم شناس - این آقایانی که من میبینم - برنج و گوشت و سبزی خام و ناپخته را هم میخورند باید فکری برای معرفی آقایان کرد - یکی از حاضرین همه جای فامیل که بحرف ما گوش میداد گفت چون منم از این تیمم اگر اجازه بدهید همه را معرفی کنم - مردم شناس خیلی ممنون میشویم ولی خواهش میکنم از دم همه را به طور مختصر معرفی کنید و خیلی آهسته بمن گفت این اشخاص ایداً با من سابقه پدر کشنکی و دشمنی ندارند حالاً در آخر جلسه بطور همه نا من طرف مجادله

خواهند گذشت - همه جائی از طرف راست شروع کرده گفت - آقای محشری معلم مدرسه (مردم شناس) بیچاره اطفال آنمدرسه - محشری - آقا مگر شدیدی بامن دارید - مردم شناس - خیر - چون بی سوادی از حرفهای شما هویدا است کسانیکه زیر دست شما تربیت میشوند بیخشد و قشاش تلف میشود خیلی بدبختند محشری یا یک قیافه خشنماکی سکوت کرد همه جائی اشاره بنفر دویی - آقای برزخی ناظم مدرسه - مردم شناس از بی نظمی در سخن گفتن و عدم تناسب در لباس آقا معلوم میشود که درست مصداق بر عکس نهند نام زنگی کافور هستند ولی اسمشان با مسامت زیرا در همه جا برزخند برزخی ابروی خود را درهم کشیده حرفی نزد - همه جائی - اشاره بنفر سیم آقای بی قید مدیر مدرسه - مردم شناس وای بر آن مدرسه با این معلم و این ناظم و این مدیر ناشی بی سواد ایشان هم معلوم است اسمشان با مسامت تطبیق میکنند امشب عجب جائی گیر افتاده ایم دو نفر دیگر امثال شما اگر معرف پیدا شوند مسامتا فردا در مدرسه ما را خواهند بست - همه جائی اشاره بنفر چهارم آقای دانه مرغی دکان خبازی مفصلی دارند و چندین دستکاه عبارت هم

مردم شناس لابد بهتاسبت دانه مرغیهای که عویش گندم بخورد اهل محل داده اند این اسم فامیل را انتخاب و این عمارتها هم بقیه از همان راه تهیه شده - دانه مرغی - آقای همه جائی ما که با شما خورده حسابی نداشتیم - همه جائی - از حرف حسابی همه میرنجند - شما هم میرنجید همه جائی اشاره بنفر پنجم - آقای بیحال از نویسندگان موسسه رفت و رووب مادر بزرگشان هم در آنجا ماشین نویس است *

مردم شناس - از حالشان معلوم است که علمی هم هستند و این موسسه این کارمند و ماشین نویس راه لازم دارد بیحال - آقای مردم شناس شما که همه را تکذیب میکنید چرا اشخاص را بیحال خود نمیکذارید در این حین همه جائی میخواست نفر ششم را معرفی کنولی متأسفانه یکی بعد از دیگری بیپناه های مختلف بچاک زده بودند و کسی باقی نمانده بود صاحب خانه نفس راحتی کشیده گفت - اگر چه مردم شناس - بد کرد و آقایان را همه از خود رنجانید ولی در عین حال فکرم را برای تهیه غذای عده زیاد راحت شد - یکی از حاضرین - فی الواقع آقای مردم شناس هم خوب نام فامیلی اختیار کرده اند - مردم شناس - نام منم بعکس است - صاحب خانه عدوی از آقایان هم در اطراف دیگری هستند که از وضعیت این اطاق اطلاع ندارند والا آنها هم رفته بودند مردم شناس - شما میخواهید بماند یا بروند - صاحبخانه - اگر آنها هم بروند خیلی بد میشود بعلاوه غذا باندازه سی چهل نفر تهیه شده - مردم شناس آقای همه جائی خواهش میکنم با من تشریف بیاورید در آن اطاق و آنها را هم معرفی

ای ملت!

ای ملت خفته گاه خاموشی نیست
وقت خوشی و زمان می نویسی نیست
باید که امور کشور اصلاح کنیم
بر خیز که وقت خواب خرگوشی نیست
عادل خلعتبری

کنید صاحبخانه - شما را بخدا وضع کلام را در آن جا تغییر دهید - بنا بر این باتفاق صاحبخانه بآن اطاق رفتیم - مردم شناس با مقدمه مختصری اظهار کرد از آقای همه جائی خواهش شده آقایان را معرفی نمایند که همه بیکرا شناخته از ادتمان بیکدیگر زیاد شود همه جائی اشاره بنفر اول - آقای میمون نژاد (دلال ملک - مردم شناس - بنا بر عقیده داروین که یکی از فلاسفه بزرگ اروپاست همه ما از همان نسل میباشیم اتفاقاً خوب انتخابی کرده اند - اشتباه نشود آقایانیکه واسطه فروش املاک بودند در این ده دوازده ساله حق بزرگی بکردن متولین دارند و وجودشان برای آنها خیلی ذی نفع بوده بلکه برای اغلب مردم تهنی دست که در این معاملات ملوین شده اند گذشته از این از وجبات آقای میمون نژاد درستی - امانت راستی - نوع دوستی ظاهر است -

میمون نژاد - شما بایستی اسم فامیل خود را مردم شناس گذاشته باشید چون تشخیصتان نسبت با افراد کاملاً صحیح است مردم شناس - برای اینکه زحمت آقای همه جائی را کم کم مجبورم عرض کنم که آقایان حاضر همه مردمان فاضل دانشمند هنر پرور - ادب دوست میهن پرست نوع خواه بشمار میروند و در حسن سیرت و پاکی طبیعت و وضع قیافه و صورتشان اظهاراتم اظهار من الشیخ است

حاضرین متفقاً - اگر از حق نگذریم آقای مردم شناس دارای دیده بصیرت و خوبی طبیعت و از هر حیث جامع و کامل هستند خوب شد که زیارتشان دست داد چون نام بیک ایشان را ما از خارج شنیدو بگفته و نظریه شان معتقد بودیم خنده صاحبخانه - مردم شناس (اشاره به بنده) خوب مطلب را دریافته اند که حال اغلب مردم اینطور است بیک کشمش شیرینند و بیک غوره ترش صاحبخانه - ما نفهمیدیم امشب مقصود آقایان در این مذاکرات دری وری چه بود - مردم شناس - مقصودی در کار نبود خواستم باقا عملاً مطلبی را ثابت کنم - صاحبخانه - خوب بود این اثبات را بجای دیگری میکردید معلوم میشود دلاکی خود را بسر کچل ما خواستید بیاموزید چه دیوانه های زنجیری را بخانه آوردیم - مردم شناس - البته این اقدام ارروی سنجیت خودتان بوده است *

نظری به خوزستان

مسافرت بولایات برای ما بچه های طهران خالی از صفا و تفریح نیست. باید قدم از طهران بیرون گذاشت تا بهتر اوضاع اسف بار کشور را دید باید از طهران خارج شد و به نقاط دوردست رفت تا بهتر اثر و شر حکومت استبدادی و مظاهر زور و تعدی و غارت و چپاول عمال و کارمندان وظیفه شناس را مشاهده نمود. من مقاله حساس یکی از نویسندگان را در روز نامه آزاد راجع بگمرک اهواز خوانده بودم در آنجا شرح داده بود چگونه مامورین گمرک مانند طاعون بجان مردم افتاده در کشوریکه قحطی سر تا سر آنرا تهدید میکند قیافه شوم گرسنگی دارد عرض اندام میکنند مامور گمرک از واردکننده خواربار جریمه میکردند در جاییکه سرمایه دوستی کشور یعنی طلا و نقره بدست تجار و دلالان مانند سیل بخارج جاری میگردد کسی که ۶۰۰ لیره طلا وارد ایران میکند مامور گمرک اهواز جلوش میکبرد و جریمه از او میخواهد و بالاخره در جاییکه مردم برای کسب و تجارت در اثر تباہی و دوستی با مامورین مربوطه هزار نوع کالای غیر مجاز را وارد و بدون پرداخت عوارض گمرکی به بازارهای داخلی میریزد و میفروشند جنو نویسنده حساس را میکیرند و دو کیلو بادنجان و یک دست لباس و یک کراوات او را قساجان تشخیص میدهند و او را از حرکت باز میدارند راستی خدا پدران مامورین و وظیفه شناس را بیامورزد!

من هم سفری به اهواز کردم و مدتی در هوای گرم و سوزان آنجا بودم چیزهایی از فقر و فاقه مردم دیدم گمان میکنم فقر و تنگدستی در خوزستان و کرمان پیش از سایر استانهای ایران اثر خود را بخشیده - مردم لباس ندارند منزل ندارند شوراک ندارند - خلاصه مردمی هستند لغت و عور

و گرسنه. طرز زندگیشان بیشتر به حیوانات شباهت دارد - باز هم حیوان زیرا از حیوانات مواظبت میشود مراقبت بعمل میآید در سر موعد علف جو کاه و یونجه و پوست میوه جات بآنها میدهم ولی این انسان این طبقه سوم ایرانی و این مردم مالیات بده ما هیچ چیز ندارد بهداری ندارند آسایش ندارند امنیت مالی و قضائی ندارد و ضمیت اسف آرد و رفت انگیز است. این غریبا از کجا سر چشمه گرفته است؟ از قدرت مامورین. از بیادگری آنها. از تعدیکه پادشاه سابق نمود از غارت و چپاول اشخاص بدین طریق ملت ایران رو به فنا از هستی و نیستی افتاده است. حال که قدرت گنثار در اول قدم داشت رونق پیدا میکرد و شاید میتوانست بعد ها جلو عمال جور و تعدی را بگیرد. زود واقف گشتند دیدند اگر دموکراسی زنده ماند نان مردم استفاده چی و خائن آجر میشود این بود تا آن وقت مطبوعات به مجلس پیشهاد کردند که با زهمان مامورین بجان و ناموس همین ملت آزرده و فرسوده بیایند باز هم احدی را یارای سخن گفتن نباشد.

نخستین چیزیکه نظرم را در خوزستان جلب کرد موضوع بخش قند و شکر بود باز هم طهران هزار رحمت به طهران در طهران مقرراتی است همه کوبین دارند مردم از وضع و شریف در مقابل حق مساوی قند میگردد مگر در خوزستان اینطور است خدا میداند چه خبر است و طرز تقسیم قند و شکر بچه ترتیب نادانستی صورت میگیرد

اسرار خلقت

یکی کبرا یکی صغرا یکی زهرای یکی عدرا
یکی را نام شد کشور یکی را نام اختر شد
یکی عشق مجازی پیشه کرد آن یک حقیقت را
یکی مست از می انگورو آن یک زاب کوتر شد
یکی عارف و یکی عالمی یکی شاعر یکی ماهر
یکی درویش با عرفان و آن دیگر قلندر شد
یکی دانا یکی نادان یک بزرگ یکی کودن
یکی انسان یکی حیوان یکی آدم یکی خر شد
چرا شد کامیاب از آب حیوان خضر پیشتر
چرا آثار چشمه مخفی از چشم سکندر شد
چرا قومی نژاد اسودند و قسریه ایش
چرا رنگ گروهی آسفرو یک دسته احمر شد
چرا اندر غزل تشبیه قد دلیر شاعر
بشهاد و بسرو و طوبی و کاج و صنوبر شد
چرا تریاک از خشخاش و ملج از کان بدید آید
چرا سرکه زانگورو چرا قند از چغندر شد
چرا یک سنگ بی قیمت شد و یک سنگ بر قیمت
یکی را نام شد خارای یکی را نام مرمر شد
چرا یک کامیون از اسفهان نازی نشد پنجر
انوبوس تا امیریه دوازده دفعه پنجر شد
چرا یکجا بود ساحل چرا یکجا بود دریا
یکی بحری یکی بری یکی ششک و یکی تر شد
چرا نام الاع و آدم و رود خانه و سبزی
در آن یک بیت شعر شاعر کهنام جعفر شد
دلیل این تفاوتها شبی از عقل پرسیدم
دیدم در جواب پرسش من ماندو مضطر شد
بس از فکر زبانی گفت آقای «مجردخان»
نه بتوان نکته ای مستحضر از اسرار داد و او شد
مجرد

مخارج فراوان و زحمت بسیار قند از خارج وارد میکنند چرا در تقسیم مراقبت کامل بعمل نیاید از شخصی سؤال کردم خوب بود دولت باز رسان مخصوص باین قسمت اعزام میداشت تا حقیقت کشف میگردد اظهار داشت معنولا در تابستان چون هوای خوزستان گرم است بازرسی نیاید ولی در فصل زمستان که هوای این صفت روح پرور است جمعی اشخاص بنا بدعوت رؤسای ادارات ظاهرأ بعنوان باز رسی ولی در حقیقت بعنوان گزارش میآیند و بس از مدتی توقف و استفاده از هزینه مسافرت و فوق العاده بدی آب و هوا با تقدیم گزارش طسویل و عریض مینوی بر حسب خدمت کارمندان تقدیم مقامهای بالا مینمایند.

برای انجام کاری به شهربانی رقوم در اطمینان انتظار که صدای رئیس خوب شنیده میشد دقیقه مانند رئیس شهربانی اهواز به کلانترها دستور میداد: متعرض مردم نشوید، تعدی نکنید با اشخاص رتوف و مهربان باشید به کارهاییکه مربوط به پلیس نیست دخالت نکنید بگداورید از این بیعد باسیات در میان مردم محترم باشد ما حافظ مردمیم و آنها از آن ما از شنیدن این کلمات سرمست و سرور شدم و شکر خدا آوردم که هنوز روزنه امید باقی است.

چرا از اول خلقت یکی ماده یکی نر شد
یکی بینا یکی اعمی یک شنوا یکی کر شد
یکی دیلان چون اوج و یکی کوتاه چون بنده
یکی چون خرس شدفرو به یکی چون موی لاغر شد
یکی چون کوه بر قوه یکی چون کاه کم جثه
یکی مخلوب در میدان چنگ آن یک مظهر شد
یکی منعم یکی ممسک یکی آقا یکی توکر
یکی از باب و مالک دیگری دربان و نوکر شد
یکی تندهمچنان فلفل یکی ترش همچنان سرکه
یکی تلخ همچو تریاک و یکی شیرین چوشگر شد
یکی شد باز درهای سعادت جمله برویش
یکی در تخته برد محبت و اندوه ششدر شد
یکی در ناز و ونمست دیگری در سختی و ذلت
یکی خوش طینت و مؤمن یکی بدین و کافر شد
یکی کیفور از او فرود دیگر کبیج از شیر
یکی از بنگ منک و دیگری سرمست ساغر شد
یکی بی نور و بی عرضه یکی فیاض و نور افکن
یکی استاره کور و یکی خورشید خاور شد
یکی بابا یکی مادر یکی عمو یکی عمه
یکی خالو یکی خاله یکی زن کشت و شوهر شد
چرا مادر شوور دائم نماید با عروس دعوا
چرا در ارت خواهر قسمتش نصف بردار شد
یک از یزید بران شد توح و دیگر موسی عمران
یکی عیسی روح اله یک ابراهیم آذر شد
چرا شد مرده صد ساله زنده از دم عیسی
چرا اندر کف موسی عصای چوب اژدر شد
چرا نام یکی قاسم چرا اسم یکی هاشم
یکی بهر چه شد اکبر یکی بهر چه اصغر شد

یک سیستم عجیب و غریب و من در آوردی مسئولین در اختراع کرده اند یک تاجری کثرت داده و قند تحویل می داده اند. و بلکه در آن موقع قیمت را هم شاید چند برابر حساب کرده اند این آقای کثرتاچی چند مرکز فروش دائر کرده البته اشخاصی که باین مراکز رجوع میکنند اشخاصی هستند از جان گذشته یا بیکار یا در نهایت استیصال مراجعه کنندگان صبح زود از خواب که بر میخیزند میروند در این دکانها تا ظهر بلکه تا عصر منتظر میروند تا چند سیر قند گیرشان آید فقط چیزیکه جالب است و برای ما مردم طهران سرمشق و نمونه خوبی است این است بکمک باسیانان مراعات نوبت به خوبی صورت میگردد اشخاص پشت سر هم میباشند وصف نظم تشکیل میدهند. البته قسمت اعظم اهالی قند را از بازار آزاد تهیه مینمایند بدیهی است با این طرز تقسیم قند باید در بازار آزاد فراوان باشد. موضوع قند و شکر خوزستان در اولین وحله ریش عمده از مصدیان را گیر داد و پروندههایی تشکیل گردید اما مسلم است توصیه های امیر خسروی شاید بعضی اوقات مبالغ اجرای وظیفه گردد

تعجب میکنم چرا وزارت دارائی به بخش قند و شکر این استان توجهی ندارد و چرا دقیقاً موضوع را بازرسی نمیکند حال که مدتیست بانجمل

تصادف!

دق! دق! دق! دق!
 - کیه؟
 - واکن فاطمه سلطان منم!
 - آقا شما هستید؟
 - آره! واکن به بینم. خانم چیست؟
 - همین الان دم پای شما رخت سینما!
 - نگاه کن اگر کسی اینجا آمد نگو آقا اینجاست!
 - فعلا برو چایی با میوه تهیه کن من مهمان دارم اما ملتفت باش مبدا کسی بشهد من اینجا هستم خانم بفرمائید تو کسی نیست
 - والله اسباب زحمت است
 - به! اختیار دارید چه زحمتی؟ منزل خودتان است شما که غریبه نیستید!
 - کدام اطاق برویم؟
 - بفرمائید این اطاق گوشه از همه جا محفوظ تر است. خوب، خیلی مشرف فرمودید حقیقتاً چقدر با سعادت بودم که در این موقع زیارتتان کردم
 - مرحمت دارید البته لطف جناب عالی همیشه شامل حال بنده هست.
 - بفرمائید به بینم در این مدت کجا تشریف داشتید که خدمتتان نرسیدیم
 - اینجا نبودم آقا اصفهان بودم تازه دو سه روز است وارد طهران شده ام خیلی مایل بودم منزلتان بیایم خوشبختانه موفق شدم
 - لطف دارید اگر شما احوالی از ما نرسید کی برسد؟
 - بنده که همیشه بسر کار ارادت داشتم و خواهم داشت حالا حضرت علیه را چه عرض کنم؟ بسته به التفات خودتان...
 - دق! دق! دق! دق!
 - کیه؟
 - باز کن
 - او خانم شما هستید؟ چطور شد باین زودی برگشتید؟ مگر سینما نرفتید؟
 - نه! اول بگو به بینم آقا اینجاست!
 - نه خیر چطور مگر
 - هیچ چون من يك مهمان مرد دارم میخواستم به بینم آقا اینجاست یا نه؟
 - فاطمه سلطان به بین همین اطاق دمی هستم اگر اتفاقاً آقا آمد از من برسید بگو خانم هنوز از سینما نیامده فعلا زود برو سوار را آتش بریز
 - بله! آقا منزل همین جاست بفرمائید تو!
 - مگر از آن منزلی که بوسید بلند شدید؟
 - بله مدتیست چون آنجا خیلی جانان تنگ بود بفرمائید همین اطاق بهتر است.
 - خوب! خیلی مشرف فرمودید چه عجب سکه خدمتتان رسیدیم؟
 - خدمت از ماست!
 - از سوغاتیهای آنجا چه برامان آوردید؟
 - چیزیکه قابل سرکار را داشته باشد بود فقط

دو سه جعبه گز آوردم انشاءالله فردا تقدیم میکنم
 - مرحمت می فرمائید! چه میل دارید بگویم
 - برایتان بیاورند؟
 - جان خودتان همه چیز صرف شده اما اگر امر بفرمائید يك قدری آب خوردن بیاورند ممنون میشوم.
 - آهای فاطمه سلطان آب بیار! راستی بفرمائید آب و هوای آنجا چطور بود؟
 - بد نبود ولی اتفاقاً زمستان هوا خیلی سرد کرد.
 - بله شنیدم در روز نامه ها نوشته بودند برف زیاد آمده بود بطوریکه بعضی از اتومبیلها زیر برف مانده بودند و شوهرها را گریه کرده بود
 - صحیح است خیلی سخت بود در صورتیکه سالهای پیش ابدأ اینطور نبود نیدانم ایندفعه چرا آتق هوا سرد کرد؟...
 - (فاطمه سلطان توی زیر زمین بای سوار بخود میگفت) حقیقتاً نماز و روزه های من در این خانه اجر و مزد دارد. این یکی خانم می آورد میگوید بخانم نگو! آن یکی آقا می آورد میگوید به آقا نگو! از همدیگر ابدأ واهمه ندارند مگر من دلال مظلمه هستم عجب آقا و خانم خوب نجیبی برای خود تهیه کردم اگر من میخواستم این کارها را بکنم میرفتم مثل آدمهای بدخانه باز میکردم در هر هر صورت امشب را هم اینجا هستم صبح علی الطلوع بسلامتی شماغزل خدا حافظی را میخوانم اما حالا که من میروم شوشت کاری بکنم که دیگر آقا و خانم این... ها را نخورند. بجان خودم آآن میروم اطاق آقا میگویم خانم ترس آورده و همین طور هم میروم اطاق خانم میگویم آقا خانم آورده چه کارم میکنند؟ منتها دو ماه مواجی که طلب دارم میخورند کار دیگر هم میکنند؟
 - بهین عزم فاطمه سلطان آقا و خانم را از قضیه مطلع ساخت.
 - میرزا مهدیخان با اوقاب تلخ بخود میگفت چه طور چنین چیزی ممکن است! بعد از چندسال زن و شوهری بن خیانت کنند! عجب حکایت غریبی است.
 - اما از هر شب سینما رفتن او بعید نیست خبر حتم است برای اینکه او تصور کرده من بخیرال سینما حالا حالاها نخواهم آمد باین فعل زشت نن داده!
 - اصلاح علاج ندارم مگر اینکه سر بیچادر از خانه بیرونش کنم! من زن فاحشه لازم ندارم!
 - ندارم! ندارم!
 - ای بر پدرش لعنت که این کار را پیش پای من گذاشت.
 - فاطمه سلطان بخانم هم قضیه آقا را اطلاع داد آقا بالاخره طالت نیآورده بطرف اطاقی که خانم بود روانه شد!
 - خانم با قلب زننده به فاطمه سلطان گفت:
 - جان من راست میگوئی! کمان تیکم!
 - آقا که آتقدر مرا دوست میداشت چگونه بانجام این

زن پدر

دل غنیمت از جفای زن پدر
 داد و فریاد از بلای زن پدر
 لرزه بر اندام چون مویم فتنه
 تا بگوش آید صدای زن پدر
 چون شتر دم میکنم دهر کجا
 گر بینم جای پای زن پدر
 میشود ویران و میکردد خراب
 خانه کانیجاست جای زن پدر
 بیش چشم بچه شوهر بود
 همچو شکل جن لقای زن پدر
 روز و شب ورد زبانم ایندعاست
 کس مبدا مبتلای زن پدر
 قبل زن بابایم کس واجب است
 چون فدای حق فدای زن پدر
 آنکه بفروشد پسرا برزش
 سازد اولادی فدای زن پدر
 شعر قدسی هجو زن بابا بود
 نیست غیر از این سزای زن پدر
 امر راضی شد؟
 - والله بجان بسم عین واقعه است سکه
 عرض کردم
 - کو کدام اطاق برویم به بینم اینست
 بگفت و بطرف اطاق آقا حمله کرد.
 آقا و خانم وسط راه بهم رسیدند
 میرزا مهدیخان خانم کجا بودی؟
 - هر کجا بودم تو کجا بودی؟
 - من همین جا
 - من هم همین جا
 - کی بیشت بود؟
 - پیش تو کی بود؟
 - پیش من هیچکس
 - نه خیر میخواهم به بینم باکی تو اطمینان
 بودی!
 - من میخواهم بهمم باکی مشغول عیش بودی
 خلاصه آقا و خانم شروع کردند بکشیدن یکدیگر و داد و بیداد کردن از صدای آنها آقا و خانمی که در اطاق بودند از اطاق ها بیرون آمدند
 میرزا مهدی خان نگاه کرد دید آقائی که از اطاق خانم آمد بیرون برادر اوست که با خواهر زنش دو اصفهان ازدواج کرده و چند سال خبری از او نداشته است.
 خانم هم دید خانمی که از اطاق همسرش بیرون آمد خواهر اوست!
 پس ۲ خواهر و ۲ برادر و ۲ همسر مشغول ماج و بوسه گفتند عجب زن بد ذاتیست این فاطمه سلطان فوراً متفق شدند که او را باید از خانه بیرون کرد!
 در موقعیکه فاطمه سلطان مشغول پوشیدن لباس و چادر بود با خود گفتند کتان میگفت چقدر خوب بود قبل از دزدیدن تار چاهرا میکنم!!
 ف - ۲